

واکاوی مزیت‌ها و تهدیدات فدرالیسم در افغانستان

علی دوست حسینی

چکیده

گروه‌ها روبرو است. در افغانستان، این امر موجب شده تا اغلب گروه‌های قومی ساکن در این کشور که هیچ کدام اکثریت مطلق را تشکیل نمی‌دهند، از حضور نابرابر در قدرت، عدم توجه به حقوق و انکشاف متوازن رنج برده و ناراضی باشند. عده‌ای راه‌حل این مشکل را در فدرالی شدن افغانستان می‌بینند. این تحقیق به هدف بررسی این‌که فدرالیسم به عنوان یک نظام سیاسی غیر متمرکز از چه پتانسیلی در حل این تنش‌ها برخوردار است و دارای چه مزیت‌ها و چالش‌ها خواهد بود. پژوهش حاضر از روش توصیفی و داده‌های کتابخانه‌ای بهره‌جسته است. پس از واکاوی و نگرش عمیق ویژگی‌های نظام فدرالی با توجه به ویژگی‌های ساختاری جامعه افغانستان به این نتیجه دست یافته است که فدرالیسم از طریق توزیع قدرت در مرکز و ایالات، واگذاری صلاحیت‌های قانونگذاری

فدرالیسم مفهومی است سیاسی، به معنای رابطه بین حکومت مرکزی در سطح ملی و واحدهای تشکیل دهنده آن در سطح منطقه‌ای. به عبارت دیگر، فدرالیسم شکلی از اداره جامعه است که در آن حکومت مرکزی بخشی از اختیارات خود را به واحدهای تشکیل دهنده‌اش در قلمرو مشترک ارضی تفویض می‌کند. علی‌رغم وجود تعریفی عام و مشترک برای این ساختار نظام تقسیم قدرت، عملاً هیچ کشور فدرالی را نمی‌توان یافت تجربه مشابه را در این زمینه پشت سر گذاشته باشند. عده‌ای از پژوهشگران و صاحب نظران سیاسی، فدرالیسم را مؤثرترین شیوه برای حکومت داری برای کشورها می‌دانند که با چند گونه‌گی‌های ساختاری از قبیل قومی، نژادی و مذهبی مواجه هستند. نظام‌های متمرکز معمولاً در جوامع جهان سوم با مشکلات توزیع قدرت و مشارکت

به هر بخش، تأمین عدالت اجتماعی و انکشاف متوازن و فراهم‌سازی زمینه حضور همه اقوام در قدرت، پتانسیل حل تنش‌ها و شکاف‌های موجود در افغانستان را دارا است.

کلید واژه‌ها: فدرالیسم، افغانستان، مزیت‌ها، چالش‌ها، واکاوی.

مقدمه

از مهمترین اهداف اجرای نظام فدرالی، فراهم‌سازی بسترهای مطلوب برای تمرکززدایی قدرت، رفع انحصارطلبی، حل اختلافات درونی و پذیرش وجود تنوع گروه‌های مذهبی و چندقومی است. عدم یکپارچگی و بافت متنوع و چندقومی جوامع موجب شده است تا فدرالیسم به عنوان شیوه‌ای برای اداره مطلوب جامعه و زندگی مسالمت‌آمیز اقوام در کنار یکدیگر مورد توجه قرار گیرد. در این میان، تجربه و تأثیر فدرالیسم در جوامع مختلف یکسان نیست. در برخی از جوامع همچون ایالات متحده آمریکا، فنلاند و بلژیک، فدرالیسم سازوکار بسیار سودمندی برای مدیریت تنوع قومی و تخفیف تنش‌های قومی است. در برخی دیگر از جوامع مانند انگلستان و اسپانیا، فدرالیسم نتوانسته است انگیزه‌های گروه‌های قومی را برای دستیابی به استقلال کاهش دهد. این تجارب عمدتاً در جوامعی است که فرایند دولت - ملت‌سازی را از سال‌ها پیش، به ویژه از اواسط قرن نوزدهم طی کرده‌اند اما تجربه فدرالیسم در جوامعی که هنوز در آغاز فرایند دولت - ملت‌سازی هستند و از طرف دیگر بافت مذهبی و قومی متنوعی دارند، بسیار متفاوت است. هر چند این جوامع نیز تلاش می‌کنند از فدرالیسم به عنوان مکانیسمی برای کاهش تنش‌های قومی و منازعات مسلحانه میان اقوام استفاده کنند، اما تأثیر فدرالیسم بر منازعات قومی می‌تواند موضوع مهمی برای پژوهش در این جوامع باشد.

با توجه به این که افغانستان با چند گونه‌های ساختاری از قبیل قومی، نژادی و مذهبی مواجه است، عده‌ای از پژوهشگران سیاسی، فدرالیسم را مؤثرترین راه‌حل برای تأسیس دولت - ملت‌سازی پیش‌نهاد می‌کنند. از بین بردن شکاف‌های عمیق اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، شکل‌گیری دولت کارآمد که اراده و توان تأمین عدالت اجتماعی را در تمام حوزه‌ها داشته باشد، توان حکومت در مدیریت گروه‌ها و جریان‌های سیاسی به وجود آمده در دوره جدید که در راستای ملت‌شدن و منافع ملی کار کنند، تمرکززدایی قدرت را در گиро نظام فدرالیسم می‌دانند. تغییر نظام سیاسی کشور به فدرالیسم را به عنوان یکی از راهکارهای حل مشکلات افغانستان مطرح می‌کنند. در این پژوهش به این مسأله می‌پردازد که آیا نظام فدرال در افغانستان به عنوان یک نظام سیاسی برای حل تنش‌ها و معضلات موجود مؤثر خواهد بود یا نه؟

چارچوب مفهومی

به طور کلی می‌توان از سه شکل اصلی حکومت نام برد. نوع اول، حکومت‌های وحدت‌گرا یا یکپارچه هستند که در آنها مرکزی، قدرت برتر است و حکومت‌های محلی و منطقه‌ای اختیارات خود را از مرکز می‌گیرند. نوع دوم، کنفدراسیون شکل دیگری از حکومت است که در آن چندین دولت مستقل تصمیم می‌گیرند که به منظور پایدار ماندن خود در زمینه دفاعی، اقتصادی، نظامی و سیاسی با یکدیگر اشتراک مساعی داشته باشند و بر اساس معاهده‌ای میزانی از حاکمیت خود را به یک سازمان مشترک مرکزی واگذار کنند (قاضی، ۱۳۸۹: ۸۹). در این شکل حکومت دولت‌های مستقل و حاکم از لحاظ حقوق بین‌الملل وجود دارد و اعضای آن در سیاست‌های داخلی و خارجی خود آزاد هستند. از آنجایی که این اتحادیه‌ها، توازن قوای رضایت‌مندانه‌ای را بین صلاحیت‌ها و

اختیارات مرکز و دولت‌های عضو ایجاد نکرده‌اند، غالباً به اتحادیه‌های قوی‌تری از طریق فدراسیون گرایش پیدا کرده‌اند. مانند منسوخ شدن کنفدراسیون ایالات متحده در سال ۱۷۷۸ اتفاق افتاد.

نوع سوم، فدراسیون است. کلمه فدرال برگرفته از واژه لاتینی foedus یا foedris به معنای اتحادیه، پیمان، مجمع یا اتفاق است. نظام فدرالی به سیستم ایالات متحده آمریکا برمی‌گردد که برای اولین بار در سال ۱۷۸۹ م. ایجاد شد و سپس سوئیس در سال ۱۸۴۸ م. و بعد نیز آلمان در سال ۱۸۸۱ م. از آن تبعیت کردند و پس از آنها در مناطق مختلفی از جهان گسترش یافت امروزه در حدود ۲۰ کشور جهان با این نوع نظام حکمرانی می‌کند. با این وصف، در صورتی که چند کشور مستقل و حاکم تصمیم بگیرند که بنابر ملاحظاتی سر نوشت خود را در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی به هم پیوند بزنند و با کمک یکدیگر قدرت بزرگتر و فراگیری را به وجود آورند، گامی اساسی به سوی فدرال برداشته شده است (قاضی، ۱۳۸۹: ۹۰). عده‌ای از صاحب‌نظران آن را به «جمهوری و جمهوری‌ها» و عده‌ای آن را «حکومت برخورد به علاوه حکومت مشترک» می‌نامند (ساعی، ۱۳۹۰: ۳۴).

ژرژسل، استاد فرانسوی حقوق عمومی معتقد است، که سه قانون برای تحقق کشور فدرال حائز اهمیت است. اول، قانون فراداشت است که مقصود ایجاد نهادهای مشترکی است که قلمرو عملکرد آن کلیه‌ای اعضای فدرال است و در سطح فراتر از دولت‌های عضو عمل می‌کنند. دوم، قانون خودمختاری است؛ یعنی هر یک از دولت‌های عضو دارای صلاحیت سازمانی و سیاسی خود است. قانون سوم، قانون مشارکت است و هدف آن است که هر یک از دول عضو در یک کشور فدرال بتواند در سرنوشت کلی این جامعه حاکم باشد. مورای فورسیس، نیز معتقد است، مردمی که از

لحاظ زبان، نژاد و فرهنگ مختلف هستند، می‌تواند مزایای عضو عضویت مشترک در یک فدراسیون را احساس کنند.

گرام اسمت معتقد است که فدرالیسم به عنوان شکلی از پلورالیسم جغرافیایی در حال جلب توجه کشورهای است که در صدد حفظ وحدت دولت در جوامع چندقومی هستند.

ریمون آرون نیز معتقد است که در پاره‌ای از کشورها فدرالیسم پاسخی است برای مشکل همزیستی ملیت‌های مختلف در داخل یک کشور. همچنین، فدرالیسم شکلی از حکومت است که نهادهای اساسی دوگانه دارد؛ به نام حکومت فدرال و حکومت‌های محلی و صلاحیت‌ها مطابق به قانون بین آنها تقسیم می‌شود. پیوند دهنده‌ای قانونی اعضای فدرال، قانون اساسی است که توسط نمایندگان منتخب مردم در «مجلس مؤسسان» به تصویب می‌رسد. یکی از فرق‌های اساسی فدرالیسم و کنفدراسیون نیز در همین نقطه است. چون در کنفدراسیون تنها حکومت‌ها بر اساس یک پیمان با هم متحد می‌شوند؛ اما در فدرالیسم اراده‌ای ملت‌ها است که از طریق تصویب قانون اساسی، چند دولت را در یک دولت متحد می‌گرداند. فدرالیسم گونه‌ای از مشارکت سیاسی و سازمانی است که واحدهای با سیاست‌های جداگانه، ضمن حفظ تمامیت سیاسی خود به طرق گوناگون به یک نظام سیاسی جامع‌تر می‌پیوندند. به بیانی دیگر هرگاه چند کشور مستقل و حاکم تصمیم بگیرند که سر نوشت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی خود را بنا به ملاحظات گوناگون به یکدیگر پیوند دهد و در نتیجه کشور وسیع و پهناوری به وجود آورند از حیث قدرت نظامی، امکانات دفاعی و نیروی اقتصادی و نظایر آنها در حد شایسته‌ای در خانواده بین‌المللی جای گیرند و زندگی کنند، گامی اساسی به سوی فدرالیسم برداشته شده است (قاضی، ۱۳۶۸: ۲۳).

مرکزی قوی را تشکیل می‌دهند و صلاحیت‌های ملی و محلی را تفکیک و مشخص می‌نمایند. در نظام فدرال هیچ یک از دو طرف (دولت ملی و دولت‌های محلی) حق دخالت در امور تفکیک شده یکدیگر را ندارند. دولت‌های محلی همگی با هم برابر هستند، در تقسیم اختیارات و اجرای قدرت سیاسی مشارکت برابر و هماهنگ دارند، هر یک در امور داخلی خود مستقل عمل می‌کنند و همگی به طور مساوی از منابع، امکانات و درآمد ملی بهره می‌برند. نکته مهم این است که همه این فرایندها به موجب یک قانون اساسی فدرال مقرر و تنظیم می‌گردد یعنی هر کشور فدرال یک قانون اساسی فدرال مشترک دارد که روابط میان دولت‌های محلی و ملی را مشخص می‌سازد. این قانون اساسی همانند قراردادی مشترک میان دولت‌های محلی است و تصویب، اصلاح و تجدید نظر در آن با مشارکت کلیه دولت‌های تشکیل دهنده حکومت فدرال صورت می‌پذیرد.

علی‌رغم این، برخی از محققین سه نوع فدرالیسم را از هم تشخیص داده‌اند: فدرالیسم تمرکزگرا، فدرالیسم عدم تمرکزگرا و فدرالیسم متعادل. در فدرالیسم تمرکزگرا اتحاد و یکپارچگی واجد ارزش بوده، حال آنکه در فدرالیسم عدم تمرکزگی ویژگی‌های منحصر به فرد هر واحد مورد توجه قرار گرفته است. در فدرالیسم تمرکزگرا واحدهای مستقل به منظور عضویت در جامعه‌ای بزرگتر، ضمن واگذاری بخشی از اختیارات خود به دولت عالی‌تر، روندی را از جدایی به سوی یگانگی طی می‌کنند، در حال که در فدرالیسم عدم تمرکزگی این پروسه وارونه و گذار از یگانگی را اشاعه می‌دهد (دروازه بان، ۱۳۸۷: ۷). هدف اصلی انتخاب شیوه تمرکزگرا منزوی کردن عناصر جدایی طلب می‌باشد؛ در مقابل فدرالیسم عدم تمرکزگی موازنه بین آزادی و قدرت را در دستور کار خود قرار داده و آن را از مرزهای سیاست به همه شئون زندگی بشری تسری می‌دهد. فدرالیسم متعادل مبین

بر مبنای تعاریف فوق، فدرالیسم بیش از آنکه به تقسیم واحدهای موجود سیاسی به نظام‌هایی کوچکتر تحت نام فدرالیسم دلالت داشته باشد، تشکیل جامعه جدید برآمده از گردهمایی گروه‌های خودمختار را تلویحی به عنوان سرآغاز تشکیل چنین ساختار سیاسی قلمداد می‌کند. می‌توان فدرالیسم را شکل حکومت دانست که بر اساس نوع روش توزیعی و به کار بردن قدرت سیاسی بین حکومت‌های محلی خودمختار استوار بوده که در عین حال در جستجوی تعادلی انعطاف‌پذیر میان اجتماعات، ارزش‌ها، منافع و باورهای گوناگون است که از طریق روابط همسان و یا چندگونه و بر اساس سازش و توافقی میان حکومت‌ها ایجاد می‌شود (خوبروی پاک، ۱۳۹۱: ۱۵۳-۱۵۲). فدرالیسم در حقیقت راه‌حلی است در جهت ارضای گرایش‌های استقلال طلبی در میان گروه‌های نژادی، جغرافیایی و ملی که هر کدام قصد حفظ منافع خود را دارند و در عین حال، به دنبال آن هستند که با پیوند دادن سرنوشت خود با سرنوشت سایر واحدهای دولتی، نژادی، جغرافیایی و ملی بر قدرت خود بیفزایند و یا جلوی هجوم و خطر حمله کشورهای دیگر را بگیرند (رحمت الهی، ۱۳۷۱: ۲۵-۲۴).

بنابراین، فدرالیسم را می‌توان مجموعه‌ای از طرز تفکرها، ارزش‌ها و جهان بینی‌هایی دانست که بیان کننده‌ای فلسفه‌ای بر اساس حفظ گوناگونی، در عین وحدت و یگانگی است. فدرالیسم نوعی آشتی و آمیزش میان گوناگونی و یگانگی در ساختاری است که بر پایه ارزیابی و تعدیل استوار است. در چنین ساختاری، قدرت نسبی است و به وسیله‌ای قوای دیگر محدود می‌شود. با این وجود فدرالیسم را می‌توان اتحاد چند دولت مستقل دانست که بنا به دلایل گوناگون سیاسی (مانند نگرانی از تهدیدهای سیاسی و نظامی)، اقتصادی (رسیدن به رفاه مشترک)، جغرافیای (پهنای بودن سرزمین) و عوامل انسانی (وجود گروه‌های مختلف نژادی دینی و فرهنگی) یک دولت

اندیشه هواخواهان حکومت قانون است. از این منظر این نوع تلقی از فدرالیسم تلاشی است در جهت آشتی دادن تمرکز و خود مختاری و ایجاد تفاهم میان یگانگی و چندگانگی (خوبروی پاک، ۱۳۹۱: ۲۶؛ king 1382).

اصول فدرالیسم

هر نظام فدرالی بر سه پایه اساسی استوار است:

الف. اصل فدا داشت یا تفکیک: مقصود از این اصل مقرراتی مشخصی است که بنابر قانون فدرال برای تقسیم صلاحیت‌ها و اختیارات بین دولت‌های محلی و دولت مرکزی اعمال می‌شود صل، قدرت سیاسی در یک نظام فدرالی میان دو سطح ملی (مرکزی) و محلی تقسیم و تفکیک می‌شود، بدین شیوه که شماری از اختیاراتی که معمولاً در قانون اساسی فدرال مشخص می‌شود به دولت مرکزی اعطا می‌شود. در این فرایند، منافع محلی و ملی تفکیک می‌شوند و هر دو واحد سیاسی مسئول و وظایف خود می‌گردند. اما در اصل، بنا به اولویت منابع ملی، دولت مرکزی فدرال بر دولت‌های محلی دارد و دولت‌های محلی باید اقداماتی هود را هماهنگ با خط مشی‌ها و قوانین فدرال نمایند و دولت فدرال بر این امر نظارت خواهد داشت (رحمت الهی، ۱۳۷۱: ۲۶).

ب. اصل خودمختاری: به موجب این اصل، دولت‌های محلی باید، از همه اختیارات قانونگذاری، اجرایی و قضایی برای اداره امور خود بهره‌مند باشند. هر یک از این دولت‌ها قانون اساسی محلی، رئیس قوه مجریه، نمایندگان مجلس و مقامات قضایی مخصوص به خود دارند که همان محل آنها را انتخاب می‌کنند. قانون اساسی فدرال نیز خودمختاری نسبی هر یک از دولت‌های محلی را به رسمیت می‌شناسد و با تأکید بر تفکیک صلاحیت‌ها، اجازه می‌دهد تا این دولت‌ها در چارچوب صلاحیت خود به اعمال حاکمیت محلی بپردازند. خود مختاری مفهومی

نسبی است که دارای انواع و درجات متفاوتی بوده که از آن جمله که از آن جمله می‌توان به خود فرمانی فرهنگی و مذهبی، خودمختاری قانونی، خودبستگی اقتصادی و خودگردانی سیاسی اشاره کرد (اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۲).

ج. اصل مشارکت: این اصل اشاره به حق و وظیفه هر یک از واحدهای فدرال دارد که می‌بایست توسط نمایندگان خود در تصمیمات دولت فدرال، که مربوط به کل مجموعه فدراسیون است، مبتنی بر قانون اساسی حضور و مشارکت داشته باشند (خوبروی پاک، ۱۳۹۱: ۴۲). دولت‌های محلی تنها عهده دار وظایف اداره محلی نیستند، بلکه با همکاری یکدیگر به وسیله نمایندگان خود در اداره امور ملی و فدرال نیز مشارکت دارند. این مشارکت عمومی توسط مجلس دوم (مانند مجلس سنا در آمریکا و شورای ایالات‌ها در آلمان) صورت می‌گیرد که مرکب از نمایندگان تمام دولت‌های محلی می‌باشند. در دولت‌های محلی به ویژه در ایالات متحده و آلمان در امور برنامه‌ریزی و تدوین خط مشی و دیگر امور مهم کشور طرف مشورت با حکومت مرکزی قرار می‌گیرند (قاضی، ۱۳۶۸: ۲۶۲).

ویژگی‌ها و شاخص‌های اصلی سیستم فدرالیسم

دولت فدرال (federal state) ویژگی‌ها و خصوصیات خواص خود از دیگر سیستم‌ها تفکیک می‌شود. جهت روشن شدن موضوع و نمایش هر چه بهتر آن، در ادامه به توضیح ویژگی‌های این سیستم می‌پردازم.

وجود قانون اساسی مدرن

به این دلیل که اتحادیه فدرال یک نهاد قانونی داخلی است و بر اساس قانون اساسی تأسیس شده است و لازمه آن نیز تقسیم قدرت میان حکومت مرکزی و اعضا اتحادیه می‌باشد، لذا جهت جلوگیری از ناامنی و بحران در مرحله عملی شدن فدرالیسم، لازم است که قانون مذکور مدون و نوشته شده باشد.

از دو انجمن یکی از ابعاد ویژه و مطلوب سیستم فدرال است و به همین دلیل یکی از عواملی است که سیستم را کارآمدتر خواهد کرد. مدل دو انجمن قانونگذاری، با ساختار و تشکیلات قانونی و سیاسی دولت فدرال هم خوانی دارد. اولین مجلس قانون گذاری که مجلس برتر و اعلی بوده (upper house) و نمایندگی ایالت و دولت‌های عضو فدرال را در اتحادیه بر عهده دارد. و مجلس دیگر که از نظر سلسله مراتب در رده پایین تر از مجلس قبلی بوده (lower house) و به مجلس عوام یا مجلس نمایندگان معروف است و نمایندگی هم شهروندان یک کشور را نسبت جمعیت هر ایالت را بر عهده دارند. اقدام‌های مجلس نمایندگان از طرف شهروندان ایالت‌های عضو فدرال انتخاب و براساس نسبت جمعیت تعداد نمایندگان هر ایالت نسبت به ایالت‌های دیگر متفاوت است. در حالیکه نمایندگان دولت‌های فدرال در مجلس دیگر برای هر ایالت یکسان است. این دو رکنی بودن بیشتر به این دلیل است که نگرانی‌های ایالت‌های کوچک‌تر را راجع به اینکه از طرف ایالت‌های بزرگتر منافع‌شان تهدید نشود؛ رفع کند. و این ساختار دو مجلس به ایالت‌های ضعیفتر و کوچکتر فرصت ابراز وجود و دنبال کردن منافع‌شان را خواهد داد.

برای نمونه در ایالات متحده هفت ایالت کوهستانی آریزونا، ایداهو، مونتانا، نوادا، نیومکزیکو اتاوا و ویومینگ تنها ۱۲ نماینده در مجلس نمایندگان دارند و هم زمان ۱۴ سناتور مجلس سنا دارند در مقابل در ۷ ایالت صنعتی ۱۷۴ نماینده در مجلس نمایندگان دارند در حالی که آنها نیز همزمان فقط ۱۴ سناتور در مجلس سنا دارند. عده‌های برخلاف این نظریه معتقدند که در بعضی از کشورها که فدرالی نیستند نیز وضعیت دورکنی مشاهده می‌شود. در جواب باید متذکر شده که تفاوت در این است که در سیستم فدرالی حفظ منافع ایالات‌های کوچکتر و ضعیف تر موردنظر است (king, 1989: 94-95).

حقوقدان دیگری به نام دایسی می‌گوید: تأسیس نهادی با اهمیت در زمینه فدرالیسم بر اساس تفاهم و عرف و عدم وجود قانون در نهایت منجر به عدم تفاهم و بی ثباتی خواهد شد و به همین دلیل بندهای این پیمان‌ها و یا به عبارتی بهتر بندهای قانون باید نوشته و ثبت شوند (دایسی، ۱۹۶۲: ۵۴).

تقسیم قدرت میان حکومت مرکزی و (اتحادیه) و حکومت دولت‌های عضو

یکی از شاخص‌های اصلی که سیستم فدرالی را از سیستم‌های دیگر جدا می‌کند این است که بر اساس بندهای این قانون که اتحادیه فدرال آن تصویب می‌کند؛ به قدرت حکومت مرکزی و اعضای فدرال اشاره و به آن پرداخته شده است. و این مسأله مهمترین مسأله از بندهای قانون اساسی فدرال و حتی هسته اصلی این قانون محسوب می‌شود. (کامل محمد، ۱۹۶۷: ۶۸). این امر مهمترین مسأله‌ای است که اتحادیه فدرال را از سیستم‌های غیر متمرکز صرفاً اداری و یا سیستم‌های متمرکز جدا می‌کند. تفاوت میان انواع دولت‌های فدرال به شرایط و وضعیت تشکیل آنها بر می‌گردد. گاهی اتفاق می‌افتد که یک اتحادیه فدرال به دنبال متحد شدن چند دولت مستقل قرار گرفتن در چارچوب یک اتحادیه صورت می‌گیرد. در این شرایط قدرت دولت مرکزی محدودتر از انواع دیگر می‌باشد چرا که هنگام تأسیس دولت‌های عضو حاضر نیستند که بخش عمده‌ای از قدرت خود را به دولت‌های مرکزی واگذار نمایند، زیرا قبلاً مستقل بوده و حاضر به تفویض اختیار وسیع و گسترده به حکومت مرکزی نیستند و تنها در حدی این مسأله را می‌پذیرند که جهت پیوستن به اتحادیه ضروری است.

دورکنی بودن قدرت قانون گذاری اتحادیه

مسأله دورکنی بودن پروژه قانون گذاری اتحادیه فدرال و به عبارتی دیگر تشکیل پارلمان اتحادیه

وجود دادگاه قانونی

همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم قانون فدرال در بندهای خود دربارهٔ مسألهٔ تقسیم قدرت و ساختارهای حکومت مرکزی و ایالت‌های فدرال شفاف‌سازی نموده است. این امر باعث می‌شود که هر طرف حاکمیت خود را براساس قانون به کار برده و به حاکمیت طرف‌های دیگر تعرض نکند. اما در حیطه عمل و پراکتیک به دلیل آشکار شدن نارسای‌های قانونی، مشکلاتی به وجود می‌آید و از طرفی معیار سیستم فدرال تنها تقسیم قدرت نیست و در جریان این امر نباید این اعطای قدرت به حکومت مرکزی و یا اعضای فدرال به تنهای داده شود (Azhari, 1952, p:129). لذا جهت تثبیت سیستم فدرالی و هموار نمودن و پیاده کردن این سیستم و رعایت اصول و شاخص‌های فدرالیسم، نیاز به یک نهاد قانونی بیطرف جهت هموار نمودن و پیاده کردن قانون فدرال و حل نارسایی‌های قانونی در مسیر عملی ساختن فدرالیسم و اختلافات بین حکومت مرکزی و اعضای فدرال، احساس می‌شود. و این حقیقت دارد که می‌گویند قانون بدون کمک و پشتیبانی نهاد قضایی فدرال مانند نامهای مرده و بی‌اثر خواهد ماند و موافق این سخن نیز هستیم که می‌گوید در حکومت دموکراسی هیچ چیز به اندازه قوه قضائیه مستقل قدرتمند نیست (همان، 130p).

این نهاد قانونی در آمریکا و کانادا به دادگاه عالی (Supreme court) در استرالیا و شوروی سابق به (High court) در سوئیس به دادگاه فدرال و در آلمان به دادگاه قانون اساسی نامگذاری شده است. بدین ترتیب وظایف دادگاه قانونی از دوروش زیر خارج نیست. حکم بر سر مسائلی که با قدرت و ویژگی‌های آن بین حکومت مرکزی و اعضای فدرال باهم در ارتباط است، به عبارتی بهتر مسائلی که با حاکمیت و تقسیم قدرت و اختلافات بین آنها مرتبط است. مراقبت از دولت‌های عضو فدرال در چارچوب

مرز مشخصی که قانون مشخص نموده، به این خاطر که هیچ کدام نسبت به حاکمیت دیگری تعرض نمایند.

در عمل می‌بینیم که در ایالات متحده، حرف آخر را جهت مهیا کردن و اجرای قانون و در نهایت تقسیم قدرت و اعطای آن را دادگاه عالی (supreme court) می‌زند. لازم به ذکر است که ریاست این دادگاه از طرف قوه مجریه و شخصاً توسط رئیس جمهور منصوب می‌شود. البته بعد از تأیید آن توسط سنا و خلع آنها تنها در صورت اتهام‌های ویژه‌ای و آن هم از طریق مطرح شدن در کنگره و تأیید دوسوم اعضاء سنا انجام خواهد گردید. در سوئیس شرایط متفاوتی وجود دارد. با این‌که حاکمیت دولت‌های عضو به رسمیت شناخته شده است، اما دادگاه فدرال سوئیس حق نظارت بر قانون دولت‌های عضو فدرال دارد. و توانایی حکم به عدم مشروع بودن قوانین حکومت‌های عضو را به دلیل مغایرت با قانون اساسی فدرال را دارد. اما این به معنی قدرت مطلق و آزاد این دادگاه نیست، چرا که براساس قانون فدرال سوئیس ۳۰۰۰۰ سی هزار نفر از شهروندان سوئیسی یا ۸ کانتون (ایالت) می‌توانند از هر قانونی که در پارلمان تصویب می‌شود انتقاد کرده و این امر به رفراندوم گذاشته می‌شود. این بدین معنی است که شهروندان رای دهنده نقش دادگاه فدرال را ایفا می‌کنند (king, 1989: p 96).

دادگاه عالی اتحاد جماهیر شوروی سابق بالاترین نهاد قضاوت در شوروی سابق بود که متشکل از رئیس و چند معاون و اعضاء متعددی بود که از طرف پارلمان اتحادیه فدرال انتخاب می‌شدند و همچنین روسای دادگستری جمهوریهای عضو اتحادیه براساس رتبه و مقام خود عضو این دادگاه بودند. هر چند در قانون اساسی اتحاد شوروی در مورد نیاز به یک دادگاه عالی اشاره شده است اما در ارتباط با اختلافات حکومت مرکزی و اعضاء فدرال و چگونگی

ارزیابی

حل اختلاف از طرف این دادگاه بحثی نشده است.

حدود بیست کشور جهان الگوی حکومتی فدرالیستی را برگزیده‌اند: در آسیا: هند، روسیه و میانمار، در اروپا: بلژیک، اتریش، آلمان و سوئیس، در آمریکا: ایالات متحده آمریکا، مکزیک، برزیل، آرژانتین و کلمبیا و کانادا، در آفریقا: نیجریه، کامرون، کومور، اوگاندا، تانزانیا و آفریقای جنوبی و در اقیانوسیه: استرالیا. نظام فدرالیستی در هر یک از این بیست کشور به شیوه خاص خود عمل می‌کنند و بدیهی است که برای ارزیابی و شناخت مزایا و معایب این نظام‌ها باید تک، تک‌ها را مورد مطالعه قرار داد (قاضی، ۱۳۷۵).

فدرالیسم هم معنا با تجزیه‌گرایی نیست، بلکه این نظام بجز در سه مورد اتحاد جماهیر شوروی، یوگسلاوی و چکسلواکی گذشته، تجربه به نسبت موفق‌تری از ایجاد وحدت و ثبات ملی را ارائه داده است. در نظام‌های فدرال هرگاه دولت مرکزی نتواند نظامی عادلانه و متوازن میان ایالات برقرار نماید، با خطر فروپاشی مواجه خواهد بود. بنابراین مهمترین مزیت این نظام در آن است که در حالی که اجازه می‌دهد انواع گروه‌های سرزمینی متشکله کشور فدرال استقلال نسبی خود را حفظ کنند، در همان حال نیز همیاری و اشتراک مساعی این گروه‌ها را به خوبی سازماندهی می‌کند و یک کشور قدرتمند را به وجود می‌آورد. مهمترین عیبی که می‌توان برای چنین نظام برشمرد، این است که به دلیل تفکیک دوگانه حاکمیت در آن، ممکن است با پراکندگی نظام اداری و حقوقی روبرو شود و امکان ایجاد یک هماهنگی و اشتراک جمعی در همه زمینه‌ها را از دست بدهد. هر چند که با مطالعه نظام‌های کنونی فدرالی این نکته روشن می‌شود که اغلب این کشورها متوجه این مسأله اساسی هستند و سعی دارند تا با دخالت

بیشتر در همه امور ملی و حتی محلی از این نقیصه جلوگیری به عمل آورند (فریانی، ۱۳۸۴).

بررسی فدرالیسم در افغانستان

موضوع فدرالیسم در افغانستان با توجه به تنوع قومی افغانستان و عدم ایجاد یک حکومت مرکزی قوی همه شمول در سال‌های اخیر اهمیت یافته است. فدرالیسم در افغانستان مدافعان و مخالفان زیادی دارد. موافقان فدرالیسم بیشتر رهبران قومی و احزاب غیر پشتون را تشکیل می‌دهد. به باور این رهبران و احزاب نظام متمرکز کنونی افغانستان جوابگوی جامعه چندقومی افغانستان نیست. اولین مرجع که این دیدگاه را مطرح کرده است، حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری بود (زاهدی، ۱۳۹۰: ۸۹). حزب وحدت در سال ۱۳۷۲ پیش‌نویسی را برای تصویب قانون اساسی جمهوری فدرالی اسلامی افغانستان پیشنهاد کرده بود که در آن تشکیل شش ایالت که عبارتند از:

ایالت غرjestان به مرکزیت شهر بامیان؛

ایالت بلخ به مرکزیت شهر مزار شریف؛

ایالت هرات به مرکزیت شهر هرات؛

ایالت ننگرهار به مرکزیت شهر جلال آباد؛

ایالت کندهار به مرکزیت شهر کندهار؛

و ایالت کابل به مرکزیت کابل.

این ایالات در چارچوب نظام فدرالی در کشور مطرح شده بود. این قانون در قالب کتاب «متن کامل قوانین اساسی افغانستان» توسط سرور دانش در ایران و افغانستان بارها منتشر شد.

یکی دیگر، از موافقان و پیشگامان این طرح لطیف پدرام است که پس از فروپاشی نظام طالبان همواره به این مسأله پافشاری نموده است. او تنها راه حل منازعات افغانستان را نظام فدرال در افغانستان می‌داند، اما او فدرال قومی را نفی می‌کند و معتقد است مناطق شمال افغانستان باید چند ایالت تقسیم

شوند. وی معتقد است که در نظام فدرالی طالبان نیز حق دارند تا در مناطق تحت کنترل خود ایالت خود را داشته باشند و حتی قوانین شریعت را اجرا نمایند. پدram معتقد است که «... فدرالیسم معمولاً در کشورهایی که به دلیل سیاسی یا قومی یا استعمار زدگی دچار فروپاشی اجتماعی می‌شوند، به حیث یک راه حل لحاظ می‌شود؛ اگر نشود و جدی گرفته نشود، کشور تجزیه می‌شود»؛ او به بنگلادش اشاره می‌کند که به همین دلیل از پاکستان جدا شد. به نظر وی، اوضاع و احوال افغانستان برای عملی شدن نظام فدرال، به لحاظ عملی و نیازهای سیاسی و اجتماعی کاملاً آماده است. بحران قومی، ضرورت گذار به نظام سیاسی مدرن، عبور از ساختار سلطانی قدرت در جهت دموکراتیک شدن حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم، مواردی است که شرایط تغییر نظام به فدرالیسم را آماده ساخته است (پدram، ۱۳۹۴: ۲).

به همین صورت، خلیل محسنی یکی از نویسندگان نه چندان مشهور افغانستان، به این باور است که شرایط و بسترهای مناسب از نظر تنوع قومی، مذهبی و نژادی برای فدرالی شدن افغانستان مساعد است. وی دلایل چرایی فقدان فدرالیسم در قانون اساسی ۱۳۸۲ را موارد چون: احتمال جدایی خواهی و چند پاره شدن مردم، دارایی و بضاعت اندک کشور و شکاف اقتصادی موجود میان ولایات کشور، وضعیت غیرهمسان ولایات، مداخله کشورهای همسایه و تمایل گروهها و اقوام مختلف به سوی برخی از این کشورها، دیرینگی و وسعت بیسوادی، ناپختگی و به بلوغ نرسیدگی سیاسی و فرهنگی می‌داند (محسنی، ۱۳۹۰: ۱۶۷).

حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان به رهبری عبدالرشید دوستم نیز از طرفداران فدرالی کردن افغانستان هستند. طرفداران دوستم در تظاهراتهای مختلف بارها پرچمی موسوم به پرچم ترکستان جنوبی را با خود حمل کرده‌اند. این پرچم شباهت

زیادی با پرچم کشور آذربایجان دارد.

با این وجود فدرالیسم در افغانستان موافقان زیادی دارد، اما در مقابل با مخالفت‌های تعدادی کثیری از گروه‌ها و احزاب نیز روبرو است. مخالفان فدرالیسم در افغانستان، فدرالیسم را موجب تجزیه افغانستان می‌دانند، بناً با آن مخالفت می‌کنند؛ از سوی هم استدلال می‌کنند که در کشور چندقومی و چند زبانی که سال‌ها درگیر جنگ‌های داخلی بوده و کشورهای خارجی در امور آن دخالت داشته‌اند، می‌تواند این نوع نظام باعث فروپاشی و پراکندگی هر چه بیشتر شود؛ باور این‌ها فدرالی شدن در جای که حکومت مرکزی اقتدار کافی برخوردار نیست، باعث یکپارچگی هر چه بیشتر کشور نمی‌شود (علی پور، ۱۳۹۲: ۲). با این حال، حزب سیاسی افغان ملت به رهبری انوارالحق احدی یکی از مخالفان سرسخت فدرالی شدن در افغانستان است. او ایجاد نظام فدرالیسم در افغانستان را نامناسب و غیر قابل اجرا دانسته‌اند (آزادی، ۱۳۹۸).

یکی دیگر از مخالفان فدرالیسم شدن در افغانستان عبدالحمید مبارز نویسنده کتاب «فدرالیسم و عواقب آن در افغانستان» است. مبارز به دلایل زیر، نظام فدرالی در افغانستان را طرد می‌کند، و آن را یک نظام ناعقل می‌داند.

۱. افغانستان از هزاران سال به این طرف به حیث یک کشور و هم‌کشور واحد مرکزی [دارای نظام متمرکز مرکزی] زندگی کرده و زندگی به این منوال، جزء فرهنگ افغان‌ها گردیده است و اگر از مردم افغانستان پرسیده شود، همه خود را از یک وطن واحد می‌دانند. اگر صفحات تاریخ ورق زده شود، دیده می‌شود که در تمام حکومت‌ها، در تمام جنگ‌ها، تمام مردمان این کشور بدون تفکیک، تشخیص و تبعیض از این وطن دفاع کرده‌اند، در قدمه‌های مهم اداری سهم داشته‌اند، چنانچه در امور حسابی و اداری در اکثر سلطنت‌ها، شخصیت‌های قزلباش

با این استدلال به نظر می‌رسد که، آقای مبارز سطحی‌نگری کرده است، و حتی از واقعیت موضوع فاصله گرفته‌اند. این که مردم افغانستان در مقابل هر نوع مشکلات مبارزه کرده‌اند خالی از واقعیت نیست و در روزهای سخت و دشوار در کنار همدیگر بوده‌اند هیچ جای شکی نیست، اما این که اقوام نظیر هزاره، تاجیک و ازبک... در کجای نظام قرار داشته‌اند و جایگاه آنها در وزارت‌های کلیدی چه بوده است؟ این که مدعی است تبعیض نژادی و مذهبی وجود نداشته، مگر مذهب تشیع که در حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد نفوس، کدام زمان به رسمیت شناخته شد؟ جنگ‌های داخلی به چه دلیل بود؟ او در حقیقت اصل مسأله نادیده گرفته است.

اما برای این که بدانیم نظام فدرالی دارای چه مزیت‌ها و فرصت‌ها در افغانستان است آیا چه موانع و چالش‌های واقعی صد راه تشکیل این نوع نظام وجود دارد؟ لازم است که به این نکات پرداخته شود.

مزیت‌ها و تهدیدها

فدرالیسم یک پروسه دوامدار سیاسی است که اگر مطابق اصول ذاتی و بنیادی اش مورد استفاده قرار داده شود، به مرور زمان بدنه اصلی کلیت نظام و حیات سیاسی کشور را متأثر می‌سازد. یعنی می‌تواند تمام ساختارها و ساز و کارهای حکومت داری، پروسه‌های سیاسی، تعاملات اقتصادی، نظام حقوقی، رویکردهای فرهنگی و در مجموع حال و آینده جامعه سیاسی را دچار تحول بنیادین نماید. لذا، فدرالیسم انعقاد یک قرارداد تجاری و یا تشکیل یک تیم فوتبال نیست، که بشود در موردش هر روز تجدید نظر کرد. به همین مناسبت، رفتن بسمت این سیستم نیازمند مطالعات کارشناسانه و غور و بررسی‌های همه جانبه می‌باشد، تا، لاقلاً، احتمال موفقیت نسبت به شکست آن بالا باشد. یکی از راه‌های که در این زمینه اکثراً توصیه می‌شود مطالعات مقایسه‌ای و استفاده از

(شیعه افغان) که لیاقت داشته‌اند، نقش عمده را ایفا کرده‌اند، در تمام حکومت‌ها، تاجیک‌های افغان چون دیگر اقوام در موضع قدرت شریک بوده‌اند. ۲. در افغانستان، تبعیض نژادی و مذهبی وجود نداشته است.

۳. در اردوی احمد شاه بابا، هزاره‌ها و ازبک‌ها نقش عمده داشته‌اند.

۴. در افغانستان، خون نژادها و پیروان مذاهب با همدیگر با ازدواج‌ها آمیخته شده است، حتی این که مادر امیر دوست محمد خان یکی از پادشاهان مهم سلسله محمد زایی، قزلباش یعنی شیعه از چنداول کابل بوده است.

۵. در افغانستان ممنوعیت نقل و انتقال و اسکان، عملی نشده است.

۶. احساس جدایی در بین کتله‌های مردم ما وجود ندارد، این ساخته مغزهای معیوب بعضی از روشنفکران است.

۷. به لحاظ اقتصادی نیز افغانستان برای رژیم فدرالی مساعد نمی‌باشد؛ زیرا یک منطقه به منطقه دیگر برای رفع نیازهای شان احتیاج مبرم دارند، اگر فرض کنیم آن طوری که آقای محقق (یکی از رهبران حزب وحدت) آرزو دارند، منطقه‌ای به نام هزاره جات به حیث یک واحد علیحده از حکومت مرکزی فاصله بگیرد یا خود را طوری به حیث یک واحد اداری جدا کند که یک عضو فدرال تلقی شود، نمی‌تواند از لحاظ اقتصادی به پای خود ایستاده شود و به ولایات غور، غزنی، کابل، پروان، بغلان، میدان و قندهار محتاج می‌باشد. اگر این ولایات با آن توافق نداشته باشند، به مشکلات عظیم مخصوصاً کاربایی مواجه می‌گردد. دیگر این که در تمام نقاط افغانستان، نژادهای مختلف آمیخته با هم زندگی دارند. در مزار و مربوطات آن، پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌ها با هم زندگی می‌کنند (مبارز، ۱۹۹۸: ۸۰-۷۹).

تجارب کشورهای دیگر می‌باشد.

حتی کشورهای که فدرال شدن منجر به تشدید بحران، جنگ داخلی، فروپاشی و تجزیه آنها گردید، تجربی مهمی را می‌توانند پیشکش نمایند (ایوبی، ۲۰۲۱). برخلاف این دیدگاه، طرفداران و هواخواهان فدرالیسم در افغانستان معتقد است، که این نظام سیاسی موجب تمرکززدایی از قدرت، حل بحران‌های قومی، تأمین حقوق شهروندی و اقصای عمومی، دسترسی آسان و سهل تر مردم به نمایندگان می‌شود (یوسفی، ۱۳۹۸: ۱۳۵). همچنین از تسلط یک قوم خاص بر سایر اقوام و گروه‌ها جلوگیری کرده و ذهنیت اثری دانستن قدرت از میان برداشته شده و زمینه‌سازی واقعی را برای ترقی و پیشرفت فراهم می‌کند. این نظام تنها راه جلوگیری از توسعه بحران‌ها و بی‌اعتمادی‌ها و به ویژه بی‌اعتمادی‌های سیاسی در میان نخبگان اقوام بوده، شکاف‌های قومی را کاهش، وحدت ملی را تحکیم و برابری و عدالت اجتماعی را موجب می‌شود و همچنین زمینه انکشاف متوازن و شرکت مستقیم مردم در امور سیاسی را فراهم می‌سازد (فاریابی، ۲۰۱۲: ۲-۳). علی‌رغم این، نظام فدرالی می‌تواند راهکارهای رای حل عادلانه مسائل ملی و خاتمه دادن به نفاق‌های گوناگون نژادی، لسانی و منطقوی باشد؛ همچنین فدرالیسم از پتانسیل حل فساد اداری، نژادپرستی، عملیات تروریستی و رقابت‌های زیانبار کشورهای خارجی در افغانستان برخوردار است (ارزگانی، ۲۰۱۲: ۶).

با توجه به کثرت قومی بودن و ویژگی‌های مهم ساختاری جامعه افغانستان (فعال بودن شکافهای قومی، مذهبی، زبانی و... در این کشور) و با توجه به این‌که نظام سیاسی فدرالی یکی از شیوه‌های مؤثر حل اختلافات ناشی از گوناگونی اقوام، نژادها و مذاهب در یک سرزمین است و در بسیاری از کشورها دارای نتایج مثبت بوده‌اند؛ بنابراین می‌توان گفت که نظام فدرال در افغانستان نیز نتیجه بخش خواهد

بود. این نظام زمینه آزادی‌های فردی شهروندان افغانستان را بیشتر خواهد ساخت، به آنان فرصت رسیدن به قدرت به صورت مستقیم‌تر و سهل‌تر (در داخل ایالت) را بیشتر فراهم خواهد ساخت؛ از فشار زیاد بر حکومت مرکزی خواهد کاست و فرصت مشارکت، دخالت و نظارت بیشتر مردم را فراهم خواهد ساخت؛ همچنین رضایت گروه‌های قومی از طریق مشارکت عینی‌تر و ملموس‌تر آنان در قدرت و استفاده آنان از منابع و امکانات مادی و معنوی کشور را فراهم خواهد ساخت. فدرالیسم در افغانستان فرهنگ قبیله‌ای را تضعیف و فرهنگ همدیگر پذیری را تقویت خواهد کرد. رقابت‌های موجود میان ایالات، زمینه رشد و رفاه متوازن افغانستان را نیز فراهم خواهد ساخت. واگذاری قدرت تصمیم‌گیری به مردم و معنا دار کردن مشارکت همگانی منجر به مهار شدن ریشه‌های بحران شده می‌تواند؛ که این امر باعث افزایش اعتماد مردم به نظام می‌گردد. فدرالیسم توانسته است با کانالیزه کردن اختلافات هویتی برای کشورهای پسمانزعه بحیث یک «ابزار مدیریت منازعه» نقش ایفا نماید. درین مورد بلژیک و کانادا نمونه‌های خوبی هستند.

در عین حال، بدون شک چالش‌هایی نیز برای فدرالی شدن افغانستان وجود دارد. مخالفان فدرالیسم در افغانستان به این باورند که با استقرار این نظام، احتمال جدایی خواهی و چند پاره شدن مردم و همچنین تمایل گروه‌ها و اقوام مختلف به سوی همسایگان وجود خواهد داشت و آنان (کشورهای مداخله گر همسایه) در امور داخلی افغانستان بیشتر مداخله خواهند کرد (محسنی ۱۳۹۵: ۱۶۷). همچنین احساسات قومی و قبیله‌ای را دامن زده، اختلافات اجتماعی، فرهنگی و زبانی را آشکار کرده و به وحدت ملی لطمه خواهد زد (مبارز، ۱۹۹۸: ۶۴). منتقدین فدرالیسم به باور است که این نوع نظام باعث تشدید بحران می‌شود، چنانچه این الگو در

عادلانه همه اقوام ساکن در افغانستان می‌پندارند، با این حال مخالفان آن را تهدیدی برای وحدت ملی و عامل برای تجزیه تلقی می‌کنند. تحقیق حاضر از یک سو به دوگانگی دیدگاه روبرو است، تعدادی از پژوهشگران و صاحب نظران معتقد است که فدرالیسم پتانسیل حل مسائل افغانستان را دارد. این نظام، مشکل تسلط بر یک قوم بر سایر اقوام و تمرکز قدرت در افغانستان را به شکل ریشه‌ای حل خواهد ساخت و تعدادی هم آن را چالش جدی فراروی وحدت ملی افغانستان می‌دانند. و از طرف دیگر با محدودیت‌های منابع مواجه بوده؛ متأسفانه در این زمینه، مطالعات چندان عمیق و عملی صورت نگرفته است، بنا بر این با مطالعه که در این زمینه از سوی نگارنده انجام یافت، این مسأله روشن شد که فدرالیسم مثل سایر نظام‌های سیاسی از پیچیدگی‌های زیادی برخوردار است و درک و فهم این نظام نیاز به مطالعه عمیق و تخصصی دارد.

بنابر این، نویسنده این مقاله بر این باور است که اگر به اصول و شرایط نظام فدرالی و همچنین به یک هماهنگی همه جانبه در افغانستان هم از سوی موافقان و مخالفان صورت نگرند، با این شیوه نظام در افغانستان نمی‌توان آینده‌ای روشن را پیش بینی کرد. برای برقراری این نوع نظام حکومتی به دلیل عدم توجه به مسائل کلیدی و تجارب موفق در جهان و مشکلات حقوقی و عملی و همچنین بدعت گذاری‌های که با فدرالیسم در تضاد هستند، با مشکلات، چالش‌ها و تهدیدات عدیده‌ای مواجه خواهد شد. علاوه بر این پیشنهاد بنده برای محققین، پژوهشگران، صاحب نظران، جریان‌های طرفدار و مخالف فدرالیسم در افغانستان این است که، بجای فدرالیسم از نوعی مدل‌های نظام، بومی که متناسب با سنت‌ها، آیین‌ها و در موافقه همه‌ای اقوام، که در آن مشارکت و حقوق همه در امر حکومت داری و شهروندی یکسان باشند، مورد بررسی قرار دهند.

کشورهای زیادی از جمله عراق، لبنان، یمن و نیپال به شکست مواجه گردیده است. فدرالیسم قومی زمانی پیش نهاد می‌گردد که شرایط خاصی موجود باشد. مثلاً حداقل اقوام در قلمروهای متمایزی جدا از هم زندگی بسر برند. در کشورهای که همزیستی قومی وجود داشته باشد و امکان جدا سازی اقوام و مذاهب وجود نداشته باشد، فدرالیسم برای حل مشکل قومیت راه حل مناسبی پنداشته نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

افغانستان یک کشور است کثیرالقومی. این کشور با نبود یک اکثریت مطلق که همواره دچار بحران مشارکت برابر اقوام در نظام بوده است. به این لحاظ عده‌ای این مشکلات را ناشی از نظام سیاسی متمرکز می‌دانند که متناسب با ساختار ناهمگون و قومی افغانستان نیست، بناً مسأله تغییر نظام را به عنوان راه حل این مشکل مطرح می‌کنند و فدرالیسم را که در حدود بیست کشور جهان از آن به عنوان الگوی حکومتی شان استفاده می‌کنند، و آن را جایگزین نظام سیاسی متمرکز در افغانستان پیشنهاد می‌کنند. فدرالیسم که از آن تعاریف گوناگون ارائه شده، در ساده ترین تعریف فدرالیسم را می‌توان نظام سیاسی دانست که در آن قدرت بین واحدهای محلی و مرکزی تقسیم شده است و هر کدام از صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های خاص خود برخوردار اند. در این نظام، ایالات حق قانون گذاری در امور داخلی شان را دارند و مدیریت مسائل مثل سیاست خارجی، سیاست‌های دفاعی و امنیتی و سیاست‌های پولی از صلاحیت‌های خاص دولت مرکزی فدرال می‌باشد. بحث فدرالی شدن افغانستان از سال‌ها به این طرف وجود داشته، مخالفان و موافقان سرسختی دارد. هرکدام این گروه‌ها و صاحب نظران دیدگاه‌ها و استدلال‌های خاص خود را در رد و پذیرش فدرالیسم دارند. طرفداران، فدرالیسم را یگانه راه مناسب غیر متمرکز سازی قدرت و مشارکت

منابع

- در افغانستان، www.radiozamaneh.com، ۸۵۵۷۵
- فاریابی، همت (۱۳۹۲). غیرمتمرکز سازی ساختار قدرت در افغانستان، کابل پرس: <https://html.www.kabulpress.org/article۱۲۷۷۸۶>
 - فریانی، مسعود (۱۳۸۴). نگاهی به فدرالیسم، مطالعات حقوقی.
 - قاضی، شریعت‌پناهی، ابوالفضل (۲۳۸۷). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، میزان، چاپ دهم.
 - کامل، محمد (۱۹۶۷). نظم سیاست، دولت و حکومت، دارالفکر العربی، قاهره.
 - مبارز، عبدالحمید (۱۹۹۸). فدرالیسم و عواقب آن در افغانستان، پشاور، سبا کتابخانه.
 - محسنی، خلیل (۱۳۹۵). چرایی فقدان فدرالیسم در قانون اساسی ۱۳۸۲ افغانستان، مجله پژوهش‌های جغرافیای سیاسی، سال اول، شماره سوم.
 - Dacey A.V (1962). Introduction to the study of constitution with an introduction by E.C Wade, London, MacMillan and co. press, tenth edition. .
 - Preston, king (1987). Federalism and federation, Groom Helm, international series in social and political thought, London and cambra.
 - Read Azhari (1952). Federalism, this is from obtaining M.A degree in political science from American university of Beirut.
 - ارزگانی، غلام‌سخی (۱۳۹۲). تحقق نظام فدرالی، متضمن حاکمیت مردم‌سالاری در آینده افغانستان، کابل پرس، <http://www.kabupress.org/html.article۱۲۶۶۹۷>
 - ایوبی، میرویس (۱۴۰۰). تاملی بر فدرالیسم، انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
 - پدرام، عبدالطیف (۱۳۹۴). آیا افغانستان می‌تواند نظام فدرالی داشته باشد، وبلاک Afghanistan. Blogfa.com/tag/tajzia.
 - خوبروی پاک، محمدرضا (۲۳۷۷). نقدی بر فدرالیسم، تهران، شیرازه، چاپ اول.
 - رادیو آزادی (۱۳۹۸). حزب افغان ملت: نظام فدرالی برای افغانستان مناسب نیست، سایت: <http://html.۲۴۴۵۳۰۵۵/da.azadiradio.com/a>
 - روشن یوسفی (۱۳۹۸). بررسی فرصت‌ها و چالش‌های فدرالیسم در افغانستان، فصلنامه کاتب، علمی پژوهشی، سال ششم، شماره پانزدهم.
 - زاهدی، محمدتقی (۱۳۹۰). حکومت فدرال و اصلاحات در افغانستان با نگاهی به حکومت فدرال استرالیا، قم، دارالتفسیر، چاپ اول.
 - سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، کابل، مؤسسه تحصیلات عالی خاتم النبیین.
 - علی پور، فرمند (۱۳۹۲). خوب و بد فدرالیسم